



کسری پورایمان



امیر حسین ستاری



آرمان خباز واحد



امیر محمد ابراهیمی ورکیانی



سیده عاطفه صفوی



سیده فاطمه صفوی



علی حق جو



سید علی صفوی



پرهام رحیمیان فر



محمدامین ششمی نژاد



امید رضانوروزی



محمدعزیز اسدی بردسیری



فاطمه اسدی



ریحانه تیرگر

می کشید و یاد دست های خسته که مانند پاهایش کاملاً بی حس شده بودند تنها ادای شنارادر می آورد. دایانای ۶۰ ساله از نظر جسمی تمام شده بود و از حالا به بعد می دانست که تنها بار و وحیه و انگیزه حرکت می کند و گر نه قدرت او پایان یافته بود. در صبح روز چهارم آرامش تا حدودی حکمفرما شد، اما دایانا هیچ اثری از خشکی نمی دید. او پس از نوزد دیک به ۸۰ ساعت شنا قاعد تا باید خشکی را مشاهده می کرد مگر آنکه به بیراهه رفته بود که در آن صورت به غیر از دریای بیکران هیچ پدیده دیگری را در اطراف خود مشاهده نمی کرد. دو ساعت بعد دایانا که قایق را که از هنگام توفان تا آن لحظه مشاهده نکرده بود، از دور بدنه قایق را مشاهده کرد و سپس سر نشینانش را که از دور برای او دست تکان می دادند، اما دایانا حتی نای بالا آوردن دست خود را نداشت. چرا که اگر چنین قدرتی داشت، قطعاً قایق را به سوی خود می خواند تا سوار آن شود و به شکنجه خود پایان داده و شکست را قبول کند. بنابراین با چند دست دیگر روبه جلو حرکت کرد و ناگهان چند صخره را مشاهده کرد. او در ذهن خود تصور می کرد که این سربابی است که آدم های خسته و انرژی از دست داده همواره در برابر خود مشاهده می کنند. او چند متر دیگر شنا کرد و آنگاه چشمان خود را بست تا به زیر آب برود و ارتفاع را در صورت امکان اندازه گیری کند. در واقع در مسیر او از مکان هایی در اقیانوس عبور کرده بود که عمق آب به هشت هزار متر می رسید. او نزد خود فکر می کرد که یا در عمق چند متری پایش کف آب را احساس می کند و یا اینکه غرق می شود که با خستگی شدیدی که داشت برایش نوعی آرامش بود. اما ناگهان قبل از آنکه سرش به زیر آب برود پایش کفی مملو از سنگلاخ را احساس کرد و در نهایت تعجب متوجه شد که بر روی پاهایش ایستاده بود. او چند گامی در آب برداشت و در حالی که لب ها و چشمانش از شدت شوری آب می سوخت، نگاهی به مقابل خود انداخت و ناگهان جمعیتی انبوه را مشاهده کرد که در ساحل ایستاده بودند. بر طبق قانون تاورود کامل به ساحل هیچ کس حق نداشت به دایانا کمک کند. او افتان و خیزان ارتفاعی را که هر لحظه کمتر می شد طی کرد تا سرانجام دیگر فقط خشکی بود و از آب خبری نبود و پس از چند قدم دیگر، تاب و توان خود را از دست داد و از حال رفت. اما نه قبل از آنکه فاصله ۹۱ کیلومتر میان فلوریدا و کوبارا تا ساحل هاوانا طی کند و از خود یک رکورد جهانی به جای گذاشته و نام خود را برای همیشه جاودان سازد. اما از همه برایش آرامش بخش تر در همان لحظاتی که از حال می رفت، خروج شیاطین و عفريت ها از او بود و سرانجام بر آنها غلبه کرده بود و در حالی که به آرامش در زندگی خود فکر می کرد صدای دخترش را در گوش شنید که در حالی که مادرش را روی تخت بیمارستان تکان می داد می گفت: «مادر بیدار شو... بیدار شو... تو دیگر جاودانه شده ای...»

آری دایانا میاد به مرزهای جاودانگی گام نهاده بود.

## گزارش خارجی

بقیه از صفحه ۱۹

که مشکل واقعی کهولت سن بود که با او در این مقطع مبارزه می کرد. دایانا به ناچار سرعت خود را کاهش داد و چند ساعتی را با آرامش بیشتر شنا کرد تا در دانه او را آزار ندهد و پس از ۲۰ ساعت درد شانه متوقف شد. پس از ۲۲ ساعت در آب این مشکل همیشگی دایانا بود که گریبان او را گرفت و آن هم تنگی نفس بود. آسم در دایانا بیماری بود که از کودکی با او بود و همواره در حین شنا او را آزار داده بود. این بار بنابر توصیه پزشکان او دقایقی چند را به پشت روی آب خوابید و به آرامی تنفس را شروع کرد. آنگاه آهسته آهسته در همان حالتی که به پشت روی آب بود با استفاده از روش شنای پشت، حرکت را آغاز کرد و زمانی که سرانجام تنگی نفس را دیگر مزاحم خود نیافت، شنای معمولی را آغاز کرد. در بعد از ظهر روز دوم آفتاب سوزان و آب شور اقیانوس، نوعی سوزش روی پوست دایانا را آغاز کرد. اما دایانا متوجه شد که تنها راه خارج کردن اینگونه مشکلات از ذهن، همانا تمرکز کردن روی شنا بود و پس آن هم شنایی که هر لحظه سخت تر و سخت تر می شد، بدن ۶۰ ساله دایانا دیگر مقاومتی نداشت و دایانا صراً با استفاده از انگیزه ادامه می داد. انگیزه های که از دوران کودکی و نوجوانی خشم نسبت به آن دوران را در دایانا راه اندازی کرده بود.

### حمله کوسه ها

دایانا از همراهان در قایق خواسته بود که به هیچ وجه به او علامت ندهند که چند کیلومتر را طی کرده و یا چند کیلومتر باقی مانده است. دانستن این حقایق کمکی به دایانا نمی کرد، بلکه او را بیشتر ناامید می کرد. و ناگهان در ظهر روز سوم بود که دسته کوسه ها به دور دایانا شکل گرفت. دایانا علامت لازم را برای قایق به نمایش گذاشت و تیراندازان در یک قایق کوچک و پلاستیکی به سوی محوطه دایانا حرکت کردند. آنها چند تیر هوایی شلیک کردند تا کوسه ها را مقدری دور کنند، اما گویی کوسه ها گرسنه تر از آن بودند که متواری شوند و بدین ترتیب سر دسته تیراندازان یکی از کوسه ها را هدف قرار داد، خون از بدن او سرازیر شد و همین امر نظر بقیه کوسه ها را به سوی او جلب کرد و این به دایانا اجازه داد تا با چند دست سریع خود را از مهلکه خارج کند. در واقع دایانا جان سالم به در برد بود چرا که کوسه ها بسیار خطرناک بودند. اما در غروب روز سوم توفانی مهیب در دریای شروع شد و دایانا متوجه شد که ارتباط او با قایق قطع شده است در واقع برای چند ساعت هم قایق از دایانا خبر نداشت و دایانا اثری از قایق را مشاهده نمی کرد. توفان از انواع بسیار شدید بود که حتی برخی اوقات دایانا تصور می کرد که در مسیر اشتباه یا در جهت مخالف شنای کند. قطرات باران و امواج سهمگین دید دایانا را به کل کور کرده بود. در واقع امواج حتی سبب شد تا دایانا چند بار به زیر آب برود، اما دوباره خود را بیرون